

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که در جایی که حج مستلزم یک ترک واجب اهم می شود اینجا مسئله تزام و ترتب قابل تصویر هست، ولی در جایی که مقدمه‌ی برای حرام بشود نمی توانیم مسئله ترتب را مطرح کرده و بگوئیم حج به نحو ترتبی دارای امر است و به عنوان حجة الاسلام واقع می شود ولو مقدمه‌ی یک حرامی باشد.

نکته اول

اگر حج مقارن با یک امر محرمی واقع شود که هیچ بحثی ندارد و اصلاً نیازی به ترتب هم نیست، مثل اینکه مقارن نماز یک معصیتی هم واقع بشود، مثلاً کسی مقارن با نماز نظری به اجنبیه هم بکند هیچ کس نمی گوید این نمازش باطل است و نیازی هم به مسئله ترتب و تزام نیست، بحث در جایی است که اگر یک واجبی مقدمه‌ی برای حرام بشود.

در بحث گذشته ما ادعایی کردیم که ممکن است بگوئیم اگر یک واجبی مقدمه‌ی برای حرام بشود، اصلاً انصراف دارد و ادله رجوع اینجا جریان پیدا نمی کند و با انصراف بخواهیم مسئله را حل کنیم. تأمل بیشتر این است که بگوئیم حال اگر حج مقدمه‌ای برای حرامی واقع شد، بگوئیم در خود این حج هم اجتماع امر و نهی می شود؛ یعنی خود حج به دلیل «لله على الناس حج البيت» امر دارد، از آن طرف مقدمه برای حرام واقع شده و مقدمه‌ی حرام هم حرام است.

این حرمت با این امر در اینجا جمع می شود و بگوئیم این حرمت، حرمت غیری است و در باب اجتماع امر و نهی اگر امر و نهی نفسی در میان باشد محل بحث است، اما اگر یک امر نفسی و یک نهی غیری باشد باز ربطی به مسئله اجتماع امر و نهی ندارد. ثانیاً این نهی روی فرض اینکه بگوئیم مقدمة الحرام حرام شرعاً می شود یک نهی غیری. مراد ما از اینجا هم مقدمی است. اینجا نمی شود بحث اجتماع امر و نهی را مطرح کرد.

نکته دوم

ما روی مسئله انصرافی که گفتیم یا روی علت دیگری، می توانیم بگوئیم اگر یک واجبی مقدمه یک حرامی شد، باز مسئله تقارن را من مطرح نمی کنم، اگر یک واجبی مقارن با یک حرامی شد یا مستلزم یک حرامی شد، بحث مقدمیت باشد چه حج باشد چه صلاة، چه صوم، آیا این واجبی که مقدمه‌ی برای حرام هست باز ملاکش در آن باقی است؟ شارع می تواند بگوید این واجب «مع کونه مقدمة للحرام» مطلوب برای من است، یا اینکه نه، اگر انصراف را بپذیریم که انصراف می شود دلیل لفظی، می گوئیم ادله لفظیه واجبات انصراف دارد از جایی که این می خواهد مقدمه یک حرامی بشود.

اگر نماز مقدمه‌ی یک حرامی شد، مقدمیت را (نه مقارنیت) اگر این آدم حج می‌رود و این حج مقدمه است برای کشتن دیگری، مقدمه است برای یک حرامی، باز تقارن را کار نداریم، مشکلی ندارد، به نظر می‌رسد که اصلاً می‌شود یک چنین قاعده‌ای را به دست آورد و من بیشتر می‌خواهم ذهن شما معطوف به این نکته کنم که ما یک قاعده‌ای را درست کنیم که هر واجبی اگر مقدمه‌ی حرام شد وجوبش از بین می‌رود.

می‌گوئیم هر واجبی مشروط به این است که مقدمه حرام نباشد و بحث مقدمیت در کار است. اگر یک جا یک واجبی مقدمه برای حرام شد آنجا دیگر وجوب ندارد حتی اگر آن حرام اهم از این هم نباشد، به عنوان مثال؛ نماز مقدمه شود برای یک حرام کم و یک ظلم محدود. این کلمه مقدمیت و مقارن را تفکیک کنید؛ چون اگر آن را بخواهیم بگوئیم مشکل به وجود می‌آید. ما از جهت ملاکات اگر بخواهیم جلو بیائیم روشن است؛ یعنی به حسب ظاهر ممکن است کسی بگوید چنین چیزی روشن نیست، وقتی یک واجبی مقدمه‌ی حرام شد چطور این دارای ملاک است؟!

ما اسم قدرت شرعیه را نیاوریم یا اگر هم می‌آوریم در این فرض است، ما آن طرف قضیه را نمی‌خواهیم بگوئیم اگر یک حرامی مقدمه‌ی واجب شد حرمتش را از دست می‌دهد، الان رفتن به مکه حرام است، اگر از راه غصبی برود با مرکب غصبی برود حرام است، اما وقتی رسید به آن میقات، این مرکب غصبی را کنار گذاشت، اینجا ولو حرام مقدمه‌ی حرام می‌شود اما محذوری ندارد، آنچه که محذور ملاکی پیدا می‌کند این است که اگر یک واجبی مقدمه‌ی حرام بشود، هر واجبی می‌خواهد باشد، یکیش مقدمه و یکیش ذی المقدمه است، یکی بر دیگری تقدم رتبی دارد به عنوان مقدمیت. این حج ملاک ندارد و وجوبش از بین می‌رود.

دیدگاه برگزیده

بنابراین یا باید ادعای انصراف کنیم که منشأ انصراف باید كثرة الاستعمال باشد و غلبة الوجود منشأ انصراف نیست، منتهی انصراف یک قرینه است بر اینکه ما از اطلاق رفع ید کنیم، اینجا هم قرینه داریم و قرینه ما ارتکاز متشرعه است، متشرعه نمی‌پذیرد واجب مقدمه حرام باشد، یا به جای تعبیر انصراف مسئله ارتکاز متشرعه را بگذاریم که مسئله کاملاً حل می‌شود با ارتکاز متشرعه می‌گوئیم متشرعه واجب را اگر مقدمه حرام باشد این وجوب فعلیتش یا مشکوک است یا یقینی السقوط است، ساقط می‌شود.

آیا ما می‌توانیم بگوئیم ادله واجبات یک اطلاقی دارد «وإن كانت مقدمة للحرام»؛ اصلاً عقلاً چنین اطلاقی را تمسک می‌کنند؟ بگویند شارع که فرمود نماز بخوان، یک اطلاقاتی داریم درباره اینجا، نماز بخوان در هر مکانی، نماز بخوان اگر با یک واجب دیگر هم مزاحم باشد این اطلاق را داریم، می‌گوید نماز واجب است اعم از اینکه بر تو ازاله واجب باشد یا نه، در بین الواجبات هر واجبی نسبت به واجب دیگر، حج برو اعم از اینکه ادای دین واجب باشد یا نه، ادای دین واجب است اعم از اینکه حج واجب باشد یا نه، این اطلاق را دارد.

اما آیا اطلاق اینطوری هم داریم که بگوید نماز بخوان اعم از اینکه این مقدمه حرام بشود یا نه؟ نمی‌شود این اطلاق را به این ادله تحمیل کرد، بگوئیم این یک اطلاقی دارد. نماز واجب است «وإن كان مقدمة للحرام»، این ارتباطی به بحث تزاحم و قواعد باب تزاحم ندارد، یا می‌رویم سراغ ارتکاز متشرعه و متشرعه می‌گویند چنین چیزی از ادله شامل مقدمه حرام نمی‌شود، یا از این بیان وارد می‌شویم که اینجا چنین اطلاقی وجود ندارد، عقلاً و آنهایی که مخاطب به این احکام هستند چنین اطلاقی را از ادله نمی‌گیرند.

یا ارتکاز متشرعه را بگوئیم یا بگوئیم اطلاقی اصلاً وجود ندارد تا ما بیائیم این اطلاق را با یک قرینه‌ای تقیید بزنیم، ما انصراف یا

ارتکاز متشرعه را برای هدم اطلاق می‌خواهیم، در بیان دوم اصلاً می‌گوئیم اطلاق وجود ندارد، اصلاً یک چنین اطلاق در ادله نیست که ادله بگوید شارع می‌گوید: «اقیموا الصلوة سواء كانت مقدمة للحرام أم لم تكن».

بنابراین هر واجبی اگر مقدمه حرام شد اگرچه آن حرام اهم از آن واجب هم نباشد، اصلاً اینجا این وجوب فعلیت خودش را از دست می‌دهد. در تلازم وحدت در حکم لازم نیست، اما نمی‌توانید بگوئید دو چیز مقدمه است، ذی المقدمه‌اش واجب است و مقدمه‌اش را شارع حرام کرده! از آن طرف ذی المقدمه حرام است و مقدمه‌اش را واجب کرده، این با مقدمیت سازگاری ندارد، هر چه مشکل در این مسئله پیش می‌آید مسئله مقدمیت است.

نکته قابل توجه آن است که فقه اهل‌بیت (علیهم‌السلام) خیلی ضابطه‌مند است و من باز این نکته را مکرر گفتم، گاهی می‌گوئیم اینجا چرا از کافر می‌شود ربا گرفت؟ استثناست، ربایی که این همه قرآن در آن مذمت کرده، این تعبیر جنگ با خداست، «فأذنوا بحرب من الله»، از کافر چرا می‌شود گرفت؟ استثنا و تعبد است، ما آمدم قاعده الزام را تحقیق کردیم دیدیم گرفتن ربا از کافر یکی از مصادیق قاعده الزام است، قاعده‌مند است. فقه اهل‌بیت (علیهم‌السلام) قاعده‌مند است حتی در جایی هم که آقایان گفتند تعبداً، اگر دقت کنیم به یک ضابطه محکمی برمی‌گردد.

مسئله 46 تحریر الوسيلة

لو توقف تخلية السرب على قتال العدو لا يجب و لو مع العلم بالغلبة، و لو تخیل لكن يمنعه عدو عن الخروج للحج فلا يبعد وجوب قتاله مع العلم بالسلامة و الغلبة أو الاطمئنان و الوثوق بهما، و لا تخلو المسألة عن إشكال.^[1]

امام خمینی (قده) در این مسئله دو فرع را مطرح می‌فرماید که فرع اول این است که اگر تخلیه السرب متوقف بر قتال عدو است، در بین راه دشمنی هست و باید با آن دشمن مقابله و مقاتله کند تا بتواند حش را انجام بدهد اگرچه علم به غلبه دارند اما واجب نیست. البته در همین فرع اول دو قول وجود دارد:

1. یک قول این است که «مع الظن بالغلبة و السلامة» قتال واجب است.

2. قول دوم این است که نه، «ولو مع الظن بالغلبة و السلامة» قتال واجب نیست.

در تعبیر قدما کلمه ظن آمده و دیگران گفته‌اند مراد از آن ظن علم است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. تحریر الوسيلة؛ ج 1، ص: 381-382، مسئله 46.